

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی - پژوهشی، سال هجدهم، شماره هفتم، مهر ۱۳۹۷، ۱۳۵-۱۵۷

نقد کتاب

Descartes Embodied:

Reading Cartesian Philosophy through Cartesian Science^۱

سیدمصطفی شهرآیینی*

عزیزه زیرک باروقی**

چکیده

مقاله پیش‌رو به نقد و بررسی کتاب *Descartes Embodied: Reading Cartesian Philosophy through Cartesian Science* نوشته دنیل گاربر اختصاص دارد. گاربر، از برجسته‌ترین پژوهش‌گران فلسفه دوران مدرن و دکارت‌شناس معاصر، کتاب را در سال ۱۹۸۰ نوشته و دانشگاه کمبریج آن را منتشر کرده است. این اثر به زبان فرانسوی نیز به چاپ رسیده است، اما ترجمه فارسی از آن در دست نیست. اثر مجموعه مقالاتی است که نویسنده پیش‌ازاین جداگانه نوشته و آن‌ها را در نشریات معتبر فلسفی منتشر کرده است. موضوع اتحادبخش مقالات پیوند میان علایق فلسفی و علمی دکارت است. در این مقاله می‌کوشیم نخست معرفی اجمالی از نویسنده کتاب به دست دهیم و در ادامه، به ادبیات مربوط به موضوع در زبان انگلیسی بپردازیم و جایگاه کتاب حاضر را در این ادبیات نشان دهیم. در بخش اصلی مقاله، خود کتاب را معرفی، نقد، و بررسی می‌کنیم. این بخش را در دو بخش فرعی تر صوری و محتوایی تنظیم کرده‌ایم که نخست از جنبه صوری و شکلی، و سپس از منظر محتوایی و تخصصی اثر را نقد و ارزیابی می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: شک، روش، فیزیک، مابعدالطبیعه، نفس، جسم، خدا.

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، m-shahraeini@tabrizu.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)، zirak93@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۰۱

۱. مقدمه

بهتر است، پیش از نقد و بررسی اثر، نخست نویسنده کتاب را به‌اجمال معرفی کنیم و سپس خود اثر را نیز به خوانندگان بشناسانیم و سرانجام، به‌سراغ موضوع اصلی مقاله، یعنی نقد و بررسی اثر، برویم.

۱.۱ معرفی نویسنده

دنیل گاربر (Daniel Garber) در دانشگاه هاروارد در رشته فلسفه تحصیل کرد؛ دوره کارشناسی را سال ۱۹۷۱ شروع کرد و سال ۱۹۷۵ موفق به اخذ درجه دکتری شد. در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۵، هم‌زمان با تحصیل در دوره دکتری، در دانشگاه هاروارد سرگرم تدریس بود. از سال ۱۹۷۵ تدریس در دانشگاه شیکاگو را شروع کرد. او در ۱۹۹۵-۲۰۰۲ استاد برجسته فلسفه در مؤسسه لارنس کیمتون (Lawrence Kimpton) بود و در مؤسسه موریس فیشین (Morris Fishbein) در زمینه مطالعات تاریخ علم و طب فعالیت داشت. گاربر تا سال ۲۰۰۲ در دانشگاه شیکاگو در سمت‌هایی هم‌چون استاد فلسفه، مدیر گروه فلسفه، و معاون پژوهشی به کار خود ادامه داد و در طی این مدت در دانشگاه‌های مینسوتا (Minnesota)، جان هاپکین (Johns Hopkin)، و پرینستون (Princeton) نیز در مقام استاد مدعو حضور داشت و از اعضای مؤسسه مطالعات پیشرفته (Princeton's Institute for Advanced Studies) بود. او از سال ۲۰۰۲ فعالیت خود را در سمت استاد فلسفه در دانشگاه پرینستون شروع کرد و بعدها در سمت معاون پژوهشی دانشگاه، مدیر گروه فلسفه، و معاون گروه علوم سیاسی به فعالیتش ادامه داد؛ در سال ۲۰۰۵ به مرتبه استادی رسید و هم‌اکنون استاد افتخاری فلسفه در دانشگاه پرینستون است.

حوزه فعالیت تخصصی گاربر مابعدالطبیعه، معرفت‌شناسی، تاریخ علم، و فلسفه در قرن هفدهم است، و علاقه عمده او فیلسوفان دوران مدرن هم‌چون دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس، لاک، و بارکلی است. برخی از آثار او عبارت‌اند از: *طبیعیات مابعدالطبیعی دکارت (Descartes Metaphysical Physics)*، دوره دوجلدی تاریخ فلسفه سده هفدهم کمبریج (*Cambridge History of Seventeenth Century Philosophy*)، ترجمه پاره‌ای از متون لایبنیتس، مجموعه مقالات با عنوان کانت و مدرن‌ها (*Kant and Early Moderns*)، لایبنیتس: جسم، جوهر، مناد (*Leibniz: Body, Substance, Monad*)، مجموعه مقالاتی با عنوان تاریخ فلسفه مکانیکی در قرن هفدهم (*History of the Mechanical Philosophy in*)

نگارش بیش از هشتاد مقاله در زمینه فلسفه و علم دوران مدرن در نشریات معتبر فلسفی دنیا، و ارائه بیش از صدها سخنرانی در دانشگاه‌های معتبر با موضوعات متعدد در زمینه فلسفه، تاریخ، و علم دوران مدرن. او در نشریه‌های متعددی از جمله *مطالعات فلسفه دوران جدید آکسفورد* (*Oxford Studies in Early-Modern Philosophy*)، *مطالعات تاریخ فلسفه آکسفورد* (*Oxford Studies in the History of Philosophy*)، *دایرةالمعارف فلسفی کمبریج* (*Cambridge Dictionary of Philosophy*)، *مطالعات تاریخ و فلسفه علم* (*Studies in History and Philosophy of Science*)، نشریه انگلیسی *تاریخ فلسفه* (*British Journal for the History of Philosophy*) در مقام عضو هیئت تحریریه یا سردبیر فعالیت داشته است و در این سال‌ها موفق به اخذ امتیازات و افتخارات متعددی شده است که از آن‌ها می‌توان به چندین امتیاز (*National Endowment for the Humanities/ NEH*)^۲ و جایزه هیئت علمی برای تدریس برتر در دانشگاه شیکاگو را نام برد. باتوجه به آثار متعدد دنیل گاربر در زمینه فلسفه دوران مدرن و به‌ویژه درباره نظام فکری دکارت، می‌توان گفت او در شمار دکارت‌شناسان معاصر از جمله جان کاتینگم (*John Cottingham*)، ادوین کیورلی (*Edwin Curely*)، گری هتفیلد (*Gary Hatfield*)، و استفن گاکروگر (*Stephen Gaukroger*) جای می‌گیرد. از پیش‌گفتار او بر کتاب *تجسم فلسفه دکارت* درمی‌یابیم که علاقه او به دکارت زمانی بالیدن گرفت که در مقام دانش‌آموخته فلسفه در نگارش مدخلی به فلسفه سهیم شد. دکارتی که او برای دانشجویان تدریس می‌کرد دل‌چسب نبود و نمی‌توانست بفهمد چرا دکارت چنین پرسش‌هایی را مطرح کرده است، و همواره می‌اندیشید که باید چیزی در نظام فکری گسترده دکارت از نگاه تاریخ‌نگارن فلسفه و دکارت‌شناسان دور مانده باشد. او می‌دانست که دکارت با مسائل مطرح در طبیعیات درگیر بود و بی‌آن‌که معنای دقیق علم دکارتی را بداند، می‌پنداشت که حتی در نوشته‌های فلسفی دکارت هم چون *تأملات* و *گفتار* نیز باید ربط و پیوندی عمیق با اندیشه‌های علمی او در کار باشد. دنیل گاربر در آن روزگار از علاقه‌مندان به جریانات فلسفه معاصر، به‌خصوص فلسفه کواپن بود، یعنی درست زمانی که معرفت‌شناسی طبیعی شده کواپن بر سر زبان‌ها بود و همه از طبیعی‌سازی فلسفه و رابطه متقابل علم و فلسفه سخن می‌گفتند. این جریانات سبب شد گاربر به فلسفه دکارت و هم‌عصران او توجه کند و علم دکارتی را مطالعه جدی کند و در نتیجه همین توجه و مطالعه بود که به این نتیجه رسید فلسفه دکارت کوششی برای کنارزدن طبیعیات ارسطویی و نشان دادن طبیعیات مکانیستی بر جای آن بود.^۳

۲.۱ معرفی کتاب

۱.۲.۱ معرفی شکلی و صوری

تجسم فلسفه دکارت مجموعه‌ای است از چهارده مقاله منتشر شده از نویسنده در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در نشریات معتبر فلسفی دنیاست، که دانشگاه کمبریج آن‌ها را گرد هم آورده و در سال ۱۹۹۹ به صورت کتاب حاضر منتشر کرده است. زمینه طرح روی جلد سبز پُرنرنگ است که تصویر سایه‌روشنی از دکارت در میانه آن نقش بسته است. در بالای تصویر، نام نویسنده با قلم درشت آبی کم‌رنگ و سپس عنوان اصلی کتاب با قلم اندکی درشت‌تر سفیدرنگ در پایین نام نویسنده آمده است. عنوان فرعی کتاب با قلم کوچک‌تر از هر دو قلم بالا، در پایین صفحه، در زیر تصویر و نام ناشر نیز در نوار خاکستری‌رنگ باریکی در انتهای صفحه روی جلد درج شده است. عطف کتاب نیز به همان رنگ سبز پُرنرنگ است که عنوان اصلی اثر و نام نویسنده بر آن نقش بسته است، و در پشت جلد هم، که زمینه سفیدرنگی دارد، عنوان اصلی به رنگ قهوه‌ای تیره و عنوان فرعی با همان قلم ولی ریزتر و ایرانیک آمده و در زیر آن نیز نام نویسنده با قلم معمولی و نام دانشگاه محل تدریس او با قلم ایرانیک درج شده است. در پایین صفحه پشت جلد باز هم نام ناشر و نشان ویژه انتشارات کمبریج نقش بسته است. کتاب در قطع وزیری است، شامل ۳۴۹ صفحه که ۱۲ صفحه با شماره‌گذاری با اعداد لاتین و ۳۳۷ صفحه متن اصلی را تشکیل می‌دهد. ۱۲ صفحه با شماره‌گذاری لاتین شامل «صفحه عنوان»، «شرحی یک‌صفحه‌ای درباره کتاب»، «فهرست مندرجات»، «اختصارات، ارجاعات، و ترجمه‌های مورداستفاده از آثار دکارت» است. شماره‌گذاری اصلی کتاب از مقدمه نویسنده شروع می‌شود و از آن‌پس، کتاب دربردارنده چهار بخش اصلی است که به ترتیب عبارت‌اند از:

- بخش اول: مقدمات تاریخ‌نگارانه؛
- ۱. آیا تاریخ آینده‌ای دارد؟ تأملاتی درباره دیدگاه بنت و فلسفه‌ورزی تاریخی؛
- بخش دوم: روش، ترتیب، و یقین؛
- ۱. دکارت و روش در ۱۶۳۷؛
- ۲. مسئله ترتیب: تحلیل، ترکیب، و اصول دکارت (مشترک با لِسلی کوهن^۱)؛
- ۳. جی بی مورن و «دسته دوم اعتراضات»؛
- ۴. دکارت و آزمایش در گفتار و رساله‌های منضم به آن؛

- ۵. نظر دکارت درباره معرفت و یقین: از گفتار تا اصول.
 - بخش سوم: ذهن، بدن، و قوانین طبیعت.
 - ۱. ذهن، بدن، و قوانین طبیعت در دکارت و لایب‌نیتس؛
 - ۲. فهم تعامل نفس و بدن: آنچه دکارت باید به الیزابت می‌گفته است؛
 - ۳. چگونه خدا حرکت را ایجاد می‌کند: دکارت، ابقای الهی، موقع‌گرایی؛
 - ۴. دکارت و موقع‌گرایی؛
 - ۵. یک‌بار در زندگی: پس‌زمینه علمی تأملات دکارت؛
 - ۶. صور و کیفیات در پاسخ به «دسته ششم اعتراضات»؛
 - بخش چهارم: نگاه‌هایی جامع‌تر
 - ۱. دکارت، یا پرورش عقل؛
 - ۲. آزمایش، اجتماع، و شکل‌گیری طبیعت در سده هفدهم.
- کتاب با دو بخش زیر به پایان می‌رسد:
- منابع (البته فقط شامل معرفی نشریاتی است که تک‌تک مقالات این کتاب نخست در آن‌ها به چاپ رسیده است)
 - نمایه.

۲.۲.۱ معرفی محتوایی

گاربر در مقدمه از نحوه ورود خود به فلسفه دکارت و آنچه در واقع او را در این نظام فکری جذب خود کرده است می‌گوید و در ادامه، بخشی را درباره تاریخ فلسفه و نحوه پرداختن به آن شروع می‌کند و تقریباً نیمی از مقدمه را به آن اختصاص می‌دهد.^۵ در صفحات پایانی مقدمه نیز، با به دست دادن طرحی اجمالی از بخش‌های بعدی، خلاصه‌ای از محتوای مقالات مندرج در آن‌ها را می‌آورد. این خلاصه‌سازی مقالات، که در واقع گویای چیزی است که گاربر در طی تمام مقالات در پی نشان دادن آن است، گرچه در مورد همه مقالات یک‌سان و یک‌دست اتفاق نمی‌افتد، به هر حال آن قدر روشن است که ما را با چهارچوب کلی کتاب، مسائل، و پرسش‌های مدنظر نویسنده آشنا می‌کند و با مرور آن تمام مسیر اثر در نگاهی اجمالی بر ایمان روشن می‌شود. در زیر چکیده‌ای از مقالات کتاب را، که در چهار بخش با عنوان «مقدمات تاریخ‌نگارانه»، «روش، ترتیب، یقین»، «ذهن، بدن، و قوانین طبیعت» و «نگاه‌هایی جامع‌تر» تنظیم شده‌اند، از نظر می‌گذرانیم.

۱.۲.۲.۱ مقدمات تاریخ‌نگارانه

این بخش شامل یک مقاله است با عنوان «آیا تاریخ آینده‌ای دارد؟»؛ گاربر در این مقاله می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که چرا فهم تاریخ فلسفه برای فعالیت فلسفی و فلسفه‌ورزی اهمیت دارد؟ او بحث خود را با بحث درباره دیدگاه جاناتان بنت (Jonathan Francis Bennett)^۶ در کتاب پژوهشی درباره کتاب اخلاق اسپینوزا شروع می‌کند. از نظر بنت اهمیت تاریخ در این است که از ره‌گذر مطالعه چهره‌های تاریخی می‌توانیم فلسفه بیاموزیم. در واقع تاریخ نمایشگاهی از براهین، استدلال‌ها، و نظریاتی است که به‌اندازه باورها و عقاید فیلسوفان معاصر ارزش‌مندند. گاربر تا این‌جا با بنت هم‌داستان است و نقدی بر آن ندارد، اما بر آن است که بنت تنها بخشی از گنجینه نهفته در دل تاریخ فلسفه را می‌بیند و به همان بسنده می‌کند. از این‌رو در بخش دوم مقاله می‌کوشد نظر خود را ارائه دهد که می‌تواند تکمیل‌کننده نظر بنت باشد. او، در مقابل بنت، معتقد است که پژوهش در تاریخ فلسفه ما را نه با حقایق فلسفی، بلکه با پرسش‌ها و مسائل فلسفی آشنا می‌کند. بنابراین، نظریات گذشتگان را باید در اصطلاحات و عبارات‌های خود آن‌ها، که مربوط به دوره خودشان است، به‌کار گیریم و هرگز از تفاوتی که در روش، پرسش، و فرضیه‌های آن‌ها نسبت به ما وجود دارد غافل نباشیم. به عبارتی، در تاریخ فلسفه نباید به دنبال اثبات صدق و کذب آرای فیلسوفان در دنیای خودمان باشیم و باید بدانیم که فیلسوفان گذشته افراد باهوشی بوده‌اند که پرسش‌های بسیار متفاوت‌تر از ما مطرح کرده‌اند. گاربر، با ذکر مثالی از گفته‌های بنت، این تفاوت در دیدگاه را بیان می‌کند. از نظر بنت اخلاق اسپینوزا اغلب فلسفی و به‌روش تحلیل مفهومی و استدلال پیش می‌رود تا به‌روش علمی و از ره‌گذر مشاهده تجربی. در این‌جا گاربر، با بیان این‌که واژه فلسفه و علم در قرن هفدهم معانی متمایز و جدایی نداشتند^۷، به اهمیت اصطلاح‌شناسی و وفاداری به عبارات‌های فیلسوف تأکید می‌کند.

۲.۲.۲.۱ روش، ترتیب، و یقین

این بخش شامل پنج مقاله است؛ مقاله نخست «دکارت و روش در ۱۶۳۷» است. در این مقاله می‌خوانیم که دکارت هدف خود از روش را هدایت ذهن برای رسیدن به احکام محکم و صادق بیان می‌کند.^۸ بعدها در گفتار و قواعد می‌بینیم که این هدف به دو طریق شهود و استنتاج حاصل می‌شود. گاربر در این مقاله در پی آن است که نشان دهد روش دکارت در ۱۶۲۸ در قواعد همان روش مورد نظرش در گفتار در سال ۱۶۳۷ است، اما این

روش در آثار پس از ۱۶۳۷ کم رنگ می‌بازد. از نظر گاربر دکارت بر آن بود که، پس از ارائه نظری روش خود در گفتار، کاربست عملی آن را در سه رساله همراه با گفتار (یعنی کائنات جو، مناظر و مرایا، و هندسه) نشان دهد،^۹ اما همان‌طور که خود دکارت نیز پی برد، این کار در عمل بسی دشوارتر از نظر بود. به علاوه، گاربر استدلال می‌کند که روش کاربردی دکارت در رساله‌های سه‌گانه نیز چندان تابع همان روش توصیفی او در گفتار و قواعد نیست، بلکه او در رساله‌ها روش فرضیه‌ای را دنبال می‌کند. بنابراین، گاربر در برابر دکارت‌شناسانی که معتقدند همان روش قواعد و گفتار را در آثار بعدی دکارت، هم‌چون تأملات، نیز یافته‌اند مدعی است که روش در نظام فکری دکارت پس از ۱۶۲۹ کم‌رنگ شد و حتی خود عالم هم چندان تابع روش مورد نظر او نیست و از ۱۶۳۷ به بعد می‌بینیم که آن روش اولیه مد نظر ابتدا در مقام عمل و رفته‌رفته حتی در مقام نظر نیز از نظام فکری دکارت رخت برمی‌بندد. می‌توان گفت اثری که دکارت در ۱۶۳۷ منتشر کرد آغاز و پایان روش مودنظر او بود و اگر بنا بر ادعای خود دکارت روش را کلید معرفت در فلسفه او بدانیم، این پرسش جای طرح دارد که چرا خود او به این واقعیت، یعنی کنار گذاشتن روش اولیه و درپیش گرفتن روش تازه، چندان توجهی نکرده است؟

گاربر در مقاله دوم با عنوان «مسئله ترتیب: تحلیل، ترکیب، و اصول دکارت» می‌کوشد نظر چندی از دکارت‌شناسان را کنار بگذارد که معتقدند تفاوت میان دو اثر تأملات و بخش‌های مابعدالطبیعی اصول به تفاوت در روش تحلیل و ترکیب مربوط است. یعنی او برخلاف این دسته از دکارت‌شناسان نمی‌پذیرد که تفاوت این دو اثر را می‌توان با توجه به این مسئله تبیین کرد که دکارت تأملات را به سبک تحلیل و اصول را به سبک ترکیب نوشته است. گاربر به آرای مارشال گرو^{۱۰} (Martial Gueroult 1891-1976) و ادوین کیورلی اشاره می‌کند. این دکارت‌شناسان برای تأیید سخنان خود به بخش‌های پایانی پاسخ به «دسته دوم اعتراضات»، گفتار در روش، و محاوره با بورمان استناد می‌جویند. در پاسخ به «دسته دوم اعتراضات»، دکارت به صراحت عنوان می‌کند که در تأملات از روش تحلیل استفاده کرده است (AT VII 156). دکارت در گفتار در روش میان ترتیب وجود و ترتیب معرفت تمایز می‌گذارد و گرو، در نوشته‌های متعدد خود درباره دکارت، این تمایز را همان تمایز میان تحلیل و ترکیب تفسیر می‌کند.^{۱۱} هم‌چنین کیورلی برای ترکیبی بودن اصول به محاوره با بورمان اشاره می‌کند. از نظر گاربر تردیدی نیست که دکارت تأملات را به روش تحلیل نوشته است، اما در این که اصول را به روش ترکیب نوشته باشد جای تردید است و دکارت هرگز این را در جایی نگفته است. دکارت در گفتار صرفاً میان ترتیب وجود و ترتیب

معرفت تمایز می‌گذارد و محاوره با بورمان نیز چون اثر خود دکارت نیست و به‌وساطت بورمان^{۱۲} (Frans Borman) و کلوبرگ^{۱۳} (John Clauberg) از دکارت نقل شده است، نظریات دست‌اول دکارت نیست و از این حیث قابل‌استناد نیست. وانگهی، به تاریخ نگارش اصول و «دسته دوم پاسخ‌ها» که دقت کنیم، می‌بینیم دکارت نگارش اصول را به‌هنگام دریافت اعتراضات شروع کرده بود (AT II 233). بنابراین، وقتی دکارت در پاسخ به «دسته دوم اعتراضات» به‌روش تحلیل و ترکیب اشاره می‌کند، قصدش این نیست که اصول را به‌روش ترکیب بیان کرده باشد و حتی در مکاتبات دکارت نیز شاهی برای این ادعا وجود ندارد که اصول را به‌روش ترکیب نوشته است. بنابراین، نمی‌توان تفاوت میان تأملات و اصول را به تفاوت در روش ترکیب و تحلیل تفسیر کرد.

گاربر در مقاله سوم از این بخش، یعنی «مورن و دسته دوم اعتراضات»، با ارائه شرح حال مختصری از مورن (Jean Baptiste 1583-1656) و نسبت او با مرسن و دکارت، می‌خواهد نشان دهد که مورن در پشت صحنه بیش‌تر «دسته دوم اعتراضات» قرار دارد و درواقع دکارت در پاسخ به مورن و کتاب کوچک او در باب مابعدالطبیعه (quod deus sit 1653) بود، که پاسخ به «دسته دوم اعتراضات» و ضمیمه هندسی آن را تدارک دید. بنابراین، گاربر استدلال می‌کند که گرچه دکارت در پاسخ به «دسته دوم اعتراضات» نظریاتش را به‌صورت ترکیبی بسط می‌دهد، این فقط برای نشان‌دادن این مطلب است که روشی که مورن در ارائه مابعدالطبیعه خود برگزیده است ناکافی است، نه این‌که بخواهد در آن‌جا روش ترکیب را بسط دهد و برای اثر بعدی‌اش یعنی اصول فلسفه مقدمه‌چینی کند.

در مقاله چهارم، «دکارت و آزمایش در گفتار و رساله‌های منضم به آن»، گاربر عنوان می‌کند که دکارت فیلسوفی عقل‌گراست، چون به کسب تصور واضح و متمایز از گزاره‌ها به‌یاری عقل معتقد بود. هم‌چنین او آزمایش‌گر قهاری است که در حوزه‌های بسیاری مانند زیست‌شناسی و نورشناسی به تجربه و آزمایش سخت معتقد بود. گاربر در این مقاله می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چگونه دکارت هم فیلسوفی عقل‌گرا و هم فیلسوفی اهل آزمایش نامیده می‌شود. او استدلال می‌کند که نه‌تنها این دو رویکرد در نظام فلسفی دکارت با هم تناقض ندارد، بلکه آزمایش بخش ضروری روش دکارت برای ایجاد علم استتاجی است. گاربر با بحث مختصری درباره علم و روش در اندیشه دکارت شروع می‌کند و نشان می‌دهد که هرچند در اندیشه دکارت هدف پژوهش شناخت یقینی و بدیهی است و این شناخت ریشه در شهود و استتاج دارد، تجربه و آزمایش در قواعد، گفتار، و اصول فلسفه نقش بزرگی ایفا می‌کند. تجربه در نظام دکارتی نه جای‌گزین روش

استنتاجی، بلکه در واقع بخش مقدماتی استنتاج است و این اهمیت تجربه برای روش استنتاجی دکارت در همه دوران فعالیت او به چشم می‌خورد.

گاربر نشان می‌دهد که هر چند دکارت فیلسوف اتکای به حواس را رد می‌کند، نمی‌خواهد حواس را به کلی کنار بگذارد، بلکه می‌خواهد آن‌ها را بر پایه تصورات واضح و متمایز و نور بی‌واسطه عقل مبتنی سازد و به این ترتیب، برتری عقل را بر حواس مطرح کند. بنابراین، تجربه نمی‌تواند به تنهایی ما را به حقیقت برساند و در نهایت، این عقل است که معیار واقعیت و حقیقت است. از این رو، گاربر نشان می‌دهد که، در تقسیم‌بندی فیلسوفان سده هفدهم به تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان، دکارت را نمی‌توان در یکی از این دو دسته قرار داد، چراکه او هم عقل‌گرا و هم تجربه‌گراست.

گاربر در واپسین مقاله این بخش، یعنی «نظر دکارت درباره معرفت و یقین: از گفتار تا اصول»، می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که اگر از نظر دکارت جسم ماهیت یکسانی دارد و هر چیزی در طبیعت جوهر ممتد است و رفتارش به کمک قوانین حرکت، اندازه، و شکل جسم ممتد تعریف می‌شود، پس چگونه می‌توان جزئیاتی مثل ساختار میکروسکوپی آب و آتش و امثال آن را شناخت؟ و تجربه در این معرفت و رسیدن به یقین چه نقشی می‌تواند داشت؟ گاربر برای پاسخ‌دهی به این پرسش میان دو دوره فکری دکارت تفاوت می‌گذارد؛ نخست، در میانه ۱۶۳۰ که دکارت نخستین اثر خود، *گفتار در روش*، و رساله‌های سه‌گانه را منتشر می‌کند؛ و دوم، سال‌های پس از آن، یعنی در سال‌های آغازین ۱۶۴۰ که می‌کوشد *اصول* را به چاپ برساند. گاربر ادعا می‌کند که در این دو دوره تغییری اساسی در دیدگاه‌های دکارت وجود دارد. در مقابل عده‌ای که معتقدند دکارت در *گفتار* و رساله‌های سه‌گانه برهان فرضی (hypothetical argument) را در پیش گرفته است، گاربر استدلال می‌کند که روش دکارت در قواعد با توسل به شهود و استنتاج اتفاق می‌افتد و این همان روشی است که ما در پس‌زمینه *گفتار* و رساله‌های سه‌گانه نیز می‌بینیم. چنان‌که دکارت در تبیین مسئله رنگین‌کمان این روش را در پیش می‌گیرد و در همان‌جا نیز می‌توان اهمیت تجربه را مشاهده کرد. گرچه دکارت به دلیل محکومیت گالیله به هنگام آماده‌سازی کتاب *عالم* برای انتشار توسل مستقیم به شهود را در *گفتار* و رساله‌های سه‌گانه آشکارا بیان نمی‌کند، به اعتقاد او تنها با شهود و استنتاج است که می‌توان ماهیت امور جزئی را شناخت و عقل به یاری تجربه به یقین در امور جزئی دست می‌یابد. البته گاربر معتقد است دکارت در *اصول* به همان نوع برهان فرضی روی می‌آورد که در نوشته‌های اولیه‌اش آن را کنار زده بود.

۳.۲.۲.۱ ذهن، بدن، و قوانین طبیعت

این بخش شامل شش مقاله است. مقاله نخست، یعنی «ذهن، بدن، و قوانین طبیعت در نظر دکارت و لایبنیتس»، به بحث درباره فعالیت ارادی و قوانین طبیعت اختصاص دارد. دکارت درصدد بود میان رفتارهای فیزیکی انسان و قوانین مربوط به حفظ مقدار حرکت در طبیعت سازگاری ایجاد کند. به اعتقاد دکارت انسان فقط می‌تواند جهت حرکت جسم و نه سرعت آن را تغییر دهد، زیرا قانون حفظ حرکت دکارت فقط بر سرعت و نه بر جهت حرکت حاکم است. از نظر گاربر این تبیین به دکارت اجازه می‌دهد فعالیت ارادی انسان را با قانون حفظ حرکت خود هماهنگ کند. گاربر، با بررسی دقیق مفهوم قوانین طبیعت در دکارت و این‌که چه‌طور آن‌ها از خداوند سرچشمه می‌گیرد، استدلال می‌کند که دکارت هرگز نمی‌خواست انسان را تحت اداره این قوانین قرار دهد. هم‌چنین نشان می‌دهد که چگونه مابعدالطبیعه لایبنیتس و دکارت با هم تفاوت دارد و این‌که چرا در نظام فکری لایبنیتس، برخلاف نظام دکارتی، انسان نمی‌تواند خارج از طبیعت قرار گیرد.

در مقاله دوم، «فهم تعامل ذهن و بدن: آن‌چه دکارت باید به الیزابت می‌گفته است»، گاربر استدلال می‌کند که نامه‌های مشهور دکارت به الیزابت در ۱۶۴۳ درباره رابطه ذهن - بدن و رابطه جسم - جسم گم‌راه‌کننده است. در آن نامه‌ها دکارت عنوان می‌کند که رابطه ذهن - بدن و رابطه جسم - جسم هرکدام از ره‌گذر مفهوم اولیه خودش به‌فهم درمی‌آید؛ یعنی رابطه جسم - جسم از ره‌گذر مفهوم امتداد و رابطه ذهن - بدن از طریق مفهوم اتحاد ذهن و بدن. از نظر گاربر، پاسخ دکارت با پاره‌ای از مبانی فیزیک و اصول فلسفه او سازگار نیست؛ توضیح این‌که رابطه جسم - جسم، یعنی رابطه میان اعیان فیزیکی بی‌جان را در نهایت خداوند باید برقرار سازد، چراکه قوانین حرکت حاکم بر اجسام از علل حرکت سرچشمه می‌گیرد و علل حرکت همان خدا یا یا جوهر مخلوقی مانند ذهن است (AT V 403-404). دکارت در فیزیک خود این علت حرکت را خداوند معرفی می‌کند (AT IV 328). حال آن‌که چگونگی تأثیر خداوند در عالم با این الگو تبیین می‌شود که من چگونه بر بدنم تأثیر دارم (AT V 347). و به این ترتیب رابطه ذهن - بدن و فهم آن برای فهم روابط فیزیکی لازم است.

«چگونه خداوند علت حرکت است؟» سومین مقاله از این بخش است که در آن می‌خوانیم که دکارت در کتاب‌های *عالم و اصول*، با توسل به نظریه حفظ الهی^{۱۴} (doctrine of divine conservation)، می‌کوشد قوانین طبیعت را اثبات کند. در تأملات می‌خوانیم:

سرتاسر زمان زندگی‌ام را می‌توان به اجزای بی‌شماری تقسیم کرد که هر کدام از آن‌ها یک‌سره مستقل از دیگری است، به‌گونه‌ای که از این واقعیت که من اندکی پیش‌ازاین وجود داشتم این نتیجه در نمی‌آید که باید اکنون هم باشم، مگر این که بتوان گفت علتی مرا دوباره در همین آن می‌آفریند، یعنی حفظ می‌کند (AT VII 49, CSM II 33).

برخی از پیروان دکارت باتوجه‌به همین نظریهٔ او عنوان می‌کنند که خدا تنها علت واقعی در عالم مادی است. از این رو روابط علی میان اجسام یا میان ذهن و بدن، نه رابطه‌ای واقعی، بلکه فقط رابطه‌ای موقعی است که، در اصل، این‌ها برای وقوع تأثیر متقابلشان به خدا متکی‌اند. در نظر این عده در نظام فکری دکارت نقش خدا در مقام علت حرکت در عالم با نقش او در مقام حافظ عالم یکی است و باتوجه‌به همین مطلب است که دکارت را فیلسوفی معتقد به موقع‌گرایی تفسیر می‌کنند. گاربر با آوردن شواهدی از آثار دکارت عنوان می‌کند که گرچه خدا هم وجود اجسام را حفظ می‌کند و هم به آن‌ها حرکت می‌بخشد، این دو نقش الهی گویی کاملاً از هم متمایزند و بر این اساس، نمی‌توان نتیجه گرفت که چون خداوند تنها حافظ عالم است، بنابراین، تنها علت حرکت هم خود اوست. چنان‌که ما، در کنار علت نامتناهی حرکت، علل متناهی حرکت یعنی اذهان را هم داریم و این چیزی است که به تجربه آن را در خود می‌یابیم.^{۱۰} از این رو، نمی‌توان دکارت را قائل به موقع‌گرایی تفسیر کرد. به‌علاوه در این مقاله چون بحث علت حرکت مطرح می‌شود گاربر نظریات اتمیست‌ها و مدرسین را نیز در این باره بیان می‌کند و فاصله‌گرفتن دکارت را از آن‌ها نیز نشان می‌دهد.

گاربر در مقالهٔ چهارم این بخش، «دکارت و موقع‌گرایی»، می‌نویسد که دکارت در نامه‌ای به الیزابت خدا را علت واقعی همه‌چیز در عالم معرفی می‌کند که هیچ‌چیز بدون ارادهٔ او اتفاق نمی‌افتد (AT IV 313-314). گاربر، باتوجه‌به این نامهٔ دکارت، عنوان می‌کند که شاید از این جا بتوان گرایش به موقع‌گرایی را در دکارت یافت. اما از نظر او این متن، چنان‌که باید، روشن نیست و لازم است برای یافتن مقصود واقعی دکارت به نوشته‌های او در مابعدالطبیعه و طبیعیات بازگردیم. گاربر بررسی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: علیت جسم - جسم (مانند برخورد گلوله‌ای به گلولهٔ دیگر)؛ علیت ذهن - بدن (مانند حرکت ارادی انسان‌ها)؛ و سرانجام، علیت بدن - ذهن (مانند ایجاد احساس). برای دکارت، خدا در عالم مادی علت واقعی حرکت است، بنابراین در دو مورد نخست یعنی در رابطه جسم - جسم و بدن - ذهن خداوند علت واقعی است. تا این جا شاید بتوان دکارت را موقع‌گرا دانست، اما در مورد ارتباط ذهن - بدن (که

بیش‌ترین محل بحث موقع‌گراها بر سر همین مورد است)، دکارت در کنار علیت نامتناهی الهی به علل متناهی اذهان معتقد است و با توجه به این مسئله نمی‌توان او را موقع‌گرا تفسیر کرد.

در مقاله پنجم با عنوان «یک‌بار در زندگی: پس‌زمینه علمی تأملات دکارت»، پرسش اصلی این است که چرا دکارت فکر می‌کند باید برای یک‌بار در زندگی‌اش همه باورهای پیشینش را ویران سازد؟ چرا پی‌افکندن علم یقینی تنها از ره‌گذر ویران‌سازی باورهای قبلی ممکن است؟ او، در پاسخ به این پرسش‌ها، موضع خود را در برابر تفسیر فیلسوفانی هم‌چون کیورلی در کتاب دکارت بر علیه شکاکیت (*Descartes Against Skepticism*)، پاپکین^{۱۶} (Richard Henry Popkin 1923-2005) در کتاب تاریخ شکاکیت (*The History of Skepticism from Erasmus to Descartes*)^{۱۷} و فرانکفورت^{۱۸} (Harry Frankfurt 1929) در کتاب *Demons, Dreams and Madmen: The Defense of Reason in Descartes Meditations* قرار می‌دهد. از نظر کیورلی، فرانکفورت، و پاپکین هدف عمده دکارت در «تأمل نخست» رد شکاکیت بود؛ توضیح این‌که چون دکارت در دوران خود با شک افراطی مواجه بود، با استفاده از شک به نبرد با شک می‌شتابد و شعار او مبنی بر «ویران‌سازی باورهای پیشین» نیز در جهت همین هدف عمده مطرح می‌شود. اما از نظر گاربر، هرچند رد شکاکیت از دغدغه‌های اصلی دکارت در «تأمل نخست» است، در این تأمل در پی رسیدن به هدفی فراتر از شکاکیت گام برمی‌دارد. تأملات مرحله‌ای از طرح عظیم فلسفی یعنی طرح‌ریزی مبانی علم جدید با رد شالوده‌های کلی علم ارسطویی — مدرسی است، اما چون ویرانی مبانی به ویرانی تمام بنا می‌انجامد، دکارت نخست به سراغ مبانی‌ای می‌رود که عالم مدرسیان بر آن استوار است. آن‌چه مدرسیان همه باورهای خود را بر آن پایه‌ریزی کرده بودند تمسک به حواس بود. از این‌رو دکارت می‌کوشد با شک‌های «تأمل نخست» حواس را از اعتبار بیندازد و به این طریق، اعتبار عقل را مطرح کند و عالم خود را مرحله‌به‌مرحله بر اصول عقلانی و توسط عقل پایه‌ریزی کند. با این تفسیر گویی گاربر در کنار دکارت‌شناسانی هم‌چون گاکروگر و کاتینگم قرار می‌گیرد که می‌کوشند دکارت را فیلسوفی معرفی کنند که بیش‌ترین دغدغه‌اش نه پرداختن به مابعدالطبیعه، بلکه طبیعیات و فراهم‌سازی زمینه چیرگی آدمی بر طبیعت است.

«صُور و کیفیات در پاسخ به "دسته ششم اعتراضات"» واپسین مقاله از این بخش است که گاربر در آن به مسئله صُور جوهری و کیفیات واقعی از منظر دکارت می‌پردازد

و می‌خواهد به این پرسش کلی پاسخ دهد که چرا بحث تمایز نفس و بدن در پاسخ به «دسته ششم اعتراضات» به بحث از صورت جوهری و کیفیات واقعی می‌انجامد. ویژگی اصلی عالم دکارتی امتداد است که با حالات اندازه، شکل، و حرکت قابل تبیین است. بنابراین، در عالم دکارتی جایی برای صورت و کیفیات واقعی مدرسین نیست. از نظر گاربر، دکارت که بعد از محکومیت گالیله از برخورد صریح با فلسفه مدرسی دوری می‌جست از تمام کتاب گفتار و رساله‌ها تنها در کائنات جو و آن‌هم به‌طور ضمنی به نفی صورت جوهری و کیفیات واقعی اشاره می‌کند (AT VI 239). گاربر با توجه به نامه‌های دکارت معتقد است که او در پاسخ به «دسته ششم اعتراضات» آشکارا از رد صور جوهری و کیفیات واقعی مدرسین سخن به‌میان می‌آورد (AT III 420). گاربر دلیل این صراحت بیان دکارت را در ماجرای می‌داند که در پس پاسخ‌هایش به «دسته ششم اعتراضات» نهفته است. در همان زمان که دکارت سرگرم نگارش پاسخ‌هایش به اعتراضات بود، کار بر روی اصول را آغاز کرده بود. از این رو در نامه‌ای از مرسن از قصد خود برای انتشار اصول فکری‌اش و اعلام علنی آن‌ها سخن می‌گوید و از او می‌خواهد کتابی از مدرسین به او معرفی کند (AT III 232-233). مرسن، در پاسخ، کتاب جامع فلسفه *Summa Philosophia*^{۱۸} اثر پدر ائوستاخیوس یا یوستیس سن‌پلیسی Father Eustachius را معرفی می‌کند. دکارت کوشید شرحی بر این اثر بنویسد که به‌علت مرگ نویسنده‌اش از ادامه کار منصرف شد. بنابراین، طرح حمله به اصول مدرسین در آن زمان در ذهن دکارت بود و از مهم‌ترین مبانی مدرسی بحث صورت و کیفیات واقعی بود و چون در اندیشه آن‌ها نفس به‌صورت بدن تعبیر می‌شد، از این رو جای تعجب نیست که دکارت در پاسخ به «دسته ششم اعتراضات» بحث نفس و بدن را به بحث صورت جوهری و کیفیات واقعی می‌کشاند و با صراحت از نفی آن‌ها سخن می‌گوید.^{۱۹}

۴.۲.۲.۱ نگاه‌هایی جامع‌تر

این بخش شامل دو مقاله است. در مقاله نخست با عنوان «دکارت یا پرورش عقل» گاربر معتقد است که با فلسفه دکارت نوعی فلسفه تعلیم و تربیت مطرح می‌شود که با آنچه بر مدارس روزگار او حاکم بود بسیار متفاوت است و گاربر می‌کوشد چندی از ویژگی‌های این فلسفه را نشان دهد. او، با توجه به گفته‌های دکارت در آغاز گفتار، تأملات، و اصول درباره رد سنت و نفی مرجعیت گذشتگان، عنوان می‌کند که از نظر دکارت خداوند قوه بی‌واسطه عقل را به همه آدمیان عطا کرده است (CSM I 111). بنابراین، معرفت و

شناخت واقعی نه از ره‌گذر سنت و اتکا بر مرجعیت گذشتگان، بلکه به‌طور فردی و از ره‌گذر شهود و استنتاج حاصل می‌آید (CSM I 13). معرفت حالت انفعالی ندارد که از معلم به شاگرد انتقال یابد، بلکه معرفت واقعی با تجربه شخصی و پرورش عقل به‌دست می‌آید. به همین دلیل، دکارت در گفتار به ما می‌آموزد که چگونه عقل طبیعی خودمان را به‌روش درست هدایت کنیم و منطق درست هم در نظر دکارت همین تمرین پرورش عقل برای رسیدن به حقیقت خواهد بود.

«آزمایش، اجتماع، و شکل‌گیری طبیعت در قرن هفدهم» دومین مقاله از این بخش و در واقع واپسین مقاله کتاب است که در آن گاربر به موضوعی کاملاً تازه در ادبیات فلسفی مربوط به دکارت می‌پردازد. او با نگاهی به تاریخ و فلسفه علم معاصر این مطلب را بررسی اجمالی می‌کند که چگونه یافته‌های علمی آزمایشگاهی از محصولاتی فردی و ناشناخته به فضای عمومی جامعه راه یافت و از اموری ذهنی به اموری عینی در سطح جامعه تبدیل شد، به‌گونه‌ای که زندگی همگان را دگرگون کرد و چگونه دانشمندان از افراد منزوی و گم‌نام به جامعه‌ای شناخته و قابل‌اعتماد تبدیل شدند که محل اعتماد عموم‌اند. او، بعد از طرح اجمالی بحث و اشاره‌ای گذرا به پیشینه بحث در دوره نوزایی، می‌کوشد معرفت‌شناسی دکارت را در بافت وسیع‌تر پیشرفت‌های قرن هفدهم قرار می‌دهد و نشان دهد که چگونه معرفت‌شناسی فردگرایانه دکارت سرانجام به مفهوم خاصی از معرفت و پژوهش علمی منجر شد و بستر را برای شکل‌گیری مؤسسه‌هایی مانند انجمن سلطنتی لندن (Royal Society of London) و آکادمی علوم در پاریس (Academie Des Sciences in Paris) فراهم آورد که این مؤسسات رفته‌رفته تعریف جدیدی از عالم علمی ارائه دادند. در این میان، نگاه دکارت به طبیعت در آثار علمی‌اش سبب گذر از طبیعت به‌معنای عامیانه، یعنی آنچه به چنگ حواس می‌افتد و هیچ اطمینانی به‌درستی یا نادرستی‌اش نیست، به طبیعت به‌معنایی علمی، که متعلق آزمایش و تجربه علمی است، می‌شود. این طبیعت تازه در اختیار آدمی است، از این حیث که نه فقط یک‌بار، بلکه می‌توان بارها و بارها آن را آزمایش و تجربه کرد، تاجایی که بتوان به گزاره‌ای علمی و تقریباً مطمئن درباره‌اش رسید. این روند در دوران مدرن بستری را فراهم می‌کرد تا واقعیاتی تازه در کنار واقعیات عقل متعارف ظهور کنند که متعلق عقل علمی بودند و قرار بود زمینه تغییر در زندگی بشر را فراهم بیاورند. تفاوت میان این دو دسته واقعیات در تکرارناپذیری دسته نخست و تکرارپذیری دسته دوم بود که گویی همین دسته دوم معنایی از طبیعت را که دکارت در پی رسیدن به آن بود فراهم می‌آورد: طبیعت در سیطره آدمی.

۲. نقد و بررسی و ارزیابی

در این بخش، در ذیل دو عنوان کلی ارزیابی صوری و ارزیابی محتوایی، که هر کدام شامل دو زیرعنوان برجستگی‌ها و کاستی‌ها می‌شود، کتاب را از نظر صوری و محتوایی نقد می‌کنیم. و می‌کوشیم اثر حاضر را از حیث شکلی، ساختاری، انسجام، و نظم منطقی مطالب و احیاناً ناسازگاری‌های درونی آن بررسی کنیم.

۱.۲ نقد و بررسی صوری و شکلی

۱.۱.۲ برجستگی‌ها

۱. کتاب را انتشارات کمبریج، که از معتبرترین ناشران آثار فلسفی است، درآورده است که از این حیث، مانند دیگر آثار منتشره این انتشارات، به لحاظ آراستگی ظاهری و نبود اغلاط حروف‌چینی در حد بسیار خوبی قرار دارد؛
۲. طراحی روی جلد با تصویر دکارت در کانون آن مناسب است و بیننده را به موضوع اصلی کتاب، یعنی فلسفه دکارت، رهنمون می‌کند و عنوان فرعی درج‌شده در زیر تصویر دکارت به خوبی نشان می‌دهد که دغدغه نویسنده اثر پیوند میان فلسفه و علم دکارتی است؛
۳. نثر انگلیسی کتاب بسیار روان و درکل خوانش آن بسیار راحت است. می‌توان گفت که قواعد دستور زبانی دشوار و فهم‌ناپذیر را به‌ندرت می‌توان در متن اثر مشاهده کرد. زبان گاربر در این مجموعه مقالات بسیار روان، ساده، و یک‌دست است. یک‌دستی ارائه مطالب در تمام مقالات به‌گونه‌ای حفظ شده است که شاید خواننده درابتدا پی نبرد که این اثر مجموعه‌ای از مقالات قبلاً چاپ‌شده است؛
۴. گاربر از به‌کاربردن اصطلاحات کهن، منسوخ، و قدیمی دوری می‌کند. او در بیان اصطلاحات به عبارات و اصطلاحات خود دکارت وفادار است و این چیزی است که از نظر او هر مفسر و شارح در بیان تاریخ فلسفه یا تاریخ عقاید باید به آن پای‌بند باشد؛
۵. این کتاب همانند هر کتاب استاندارد انگلیسی، در موارد لازم، ارجاع، استناد، و نقل‌قول را رعایت می‌کند. مؤلف در ذکر ارجاع‌ها و سواسی و دقت نظر کامل دارد، به‌گونه‌ای که هرگونه نقل‌قول مستقیم یا غیرمستقیم را با ذکر منبع و مرجع می‌آورد؛
۶. کتاب از حیث صفحه‌آرایی، انتخاب قلم مربوط به حروف‌چینی، و اندازه قلم‌های مربوط به عناوین اصلی، عناوین فرعی، متن، و پانوشت‌ها بسیار مطلوب است؛ عنوان هر بخش در صفحه‌ای جداگانه آمده و صفحه پشت آن خالی است و از صفحه شروع هر مقاله

به بعد، در سرصفحه‌ها (غیر از مقدمه که عنوان مقدمه در تمام صفحات تکرار شده است) به ترتیب در صفحات زوج عنوان کلی بخش و در صفحات فرد عنوان مقاله قید شده است. که این امر به خواننده در یافتن هر مقاله یا رفتن از بخشی به بخش دیگر، بدون رفتن به سراغ فهرست، یاری می‌رساند.

۲.۱.۲ کاستی‌ها

۱. در روی جلد هیچ توضیحی مبنی بر این که کتاب حاوی مجموعه مقالات است نیامده است و تا صفحات آغازین کتاب را نخوانیم این مطلب معلوم می‌شود؛
۲. در آثار منتشره توسط ناشران معتبر، در پشت جلد، بخش کوتاهی از متن یا توصیفی را از نویسنده اثر یا از فرد صاحب نظری می‌آورند تا خواننده از این ره‌گذر به تصویری اجمالی از کتاب دست یابد. در این کتاب چنین کاری نشده است که کاستی به‌شمار می‌آید؛
۳. صفحه عنوان و مشخصات تفصیلی ناشر در ابتدای اثر وجود ندارد. از این رو آگاهی از سال چاپ، شماره چاپ، و سایر اطلاعات اثر برای خواننده ممکن نیست و خواننده برای یافتن این مشخصات مجبور خواهد بود به سایر منابع مراجعه کند؛^{۲۰}
۴. ارجاعات در تمامی مقالات مجموعه یک‌دست نیست، به این معنا کیفیت ارجاعات از هر مقاله تا مقاله دیگر متفاوت است، تاجایی که در مقاله‌ای ارجاع‌دهی و ارائه اطلاعات کتاب‌شناختی بسیار مختصر و در مقاله‌ای دیگر به تفصیل تمام انجام می‌شود؛
۵. واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات تخصصی، به‌ویژه اصطلاحات غیرانگلیسی، در پایان کتاب وجود ندارد، که به نظر می‌رسد برای اثری در این حد از تخصص بایسته است؛
۶. منابع به تفصیل در انتهای کتاب نیامده و نویسنده در بخش منابع فقط اطلاعات کتاب‌شناختی تک‌تک مقالات کتاب را به ترتیب آورده است؛ که بهتر بود این کار را در پانوشت همان صفحه نخست شروع هر مقاله می‌آورد و در بخش منابع مورداستفاده کتاب، کتاب‌شناسی تفصیلی و جامعی را ارائه می‌کرد؛
۷. پی‌نوشت، کتاب‌شناسی، و منابع در پایان هر مقاله وجود ندارد و نویسنده به ذکر منابع در همان پانوشت مقاله‌ها بسنده می‌کند که این امر نیز از مقاله‌ای به مقاله‌ای دیگر فرق می‌کند.

۲.۲ نقد و بررسی محتوایی

از عنوان اصلی کتاب، تجسم فلسفه دکارت، تا اندازه‌ای پیداست که در این اثر از نتایج عینی و عملی و بیرونی فلسفه دکارت سخن به‌میان می‌آید و روشن است که این نتایج را باید در

طبیعیات و علم جدید جست‌وجو کرد. عنوان اصلی گویای آن است که باید در این اثر به دنبال آرای دکارت درباره طبیعیات و عالم طبیعت و مسائل مربوط با آن باشیم. عنوان فرعی کتاب «خوانش فلسفه دکارتی از ره‌گذر علم دکارتی» تکمیل‌کننده و روشنی‌بخش عنوان اصلی است و مرزهای مباحث کتاب را مشخص می‌کند. با نگاهی به عنوان فرعی می‌توان دیدگاه اصلی نویسنده را در گردآوری این مقالات در این مجموعه این‌گونه فهمید که گاربر در واقع در پی تفسیر نظام فلسفی دکارت با توجه به تفکرات علمی اوست که، با ورود به بخش‌های اصلی کتاب و مطالعه مقالات مندرج در آن، این عنوان برایمان روشن‌تر می‌شود. البته شاید این عنوان فرعی برای فلسفه قرن هفدهم معنایی نداشته باشد، زیرا در آن زمان هنوز مرزهای دقیق فلسفه و علم، چنان‌که اکنون می‌شناسیم، در مقام قلم‌روهای متمایز شناخت وجود نداشت. اما از نظر گاربر در تفکر دکارت، با توجه به استعاره درخت دانش، تمایزی میان ریشه‌های اصلی فلسفه و تنه آن وجود داشته است و گاربر، وقتی از خوانش فلسفه دکارتی از ره‌گذر علم دکارتی سخن می‌گوید، این تمایز را در ذهن دارد (Garber 1980: 9).

این اثر نشان می‌دهد که گاربر، در کنار سایر دکارت‌شناسان بزرگ معاصر، خود دکارت‌شناسی صاحب‌نظر است که تفسیری بسیار متفاوت و جدید از آرای دکارت ارائه می‌دهد. او در تفسیرهای خود به آثار خود دکارت استناد می‌جوید و هر جا لازم باشد به نظر سایر دکارت‌شناسان نیز اشاره می‌کند و به این ترتیب، تفاوت نظر خود با آن‌ها را نیز نشان می‌دهد. در واقع، آنچه مورد نظر اوست دنبال کردن خطوط اصلی تفکر دکارت با استناد به آثار خود اوست و از آن‌جا که به زبان انگلیسی و فرانسه و لاتینی تسلط دارد، می‌توان گفت تمامی آثار دکارت را از نظر گذرانده است و هر جا لازم باشد شواهدی از آن‌ها نقل می‌کند. به جرئت می‌توان گفت خواننده در هر مقاله این اثر خود را با نظریه‌ای جدید و متفاوتی درباره حوزه فکری و فلسفی دکارت روبه‌رو می‌بیند. از این‌رو، حضور خود ذیل گاربر در سراسر اثر کاملاً مشهود است. جا دارد در این جا به برخی از نقاط ضعف و قوت محتوایی اثر اشاره بکنیم.

۱.۲.۲ برجستگی‌ها

۱. اثر دارای عنوان‌بندی منظم و مرتب است. سبک و سیاق و ترتیب بیان مطالب در فلسفه دکارت کاملاً رعایت می‌شود و این امر برای بیان تفکرات فیلسوف نظام‌مندی هم‌چون دکارت بایسته است. کتاب، علاوه بر مقدمه‌ای بسیار روشن‌گرانه و جامع، دارای چهار بخش

اصلی و هر بخش شامل چندین مقاله است. مقالات هر بخش به لحاظ موضوعی کاملاً متناسب‌اند و در واقع، ارتباط مقالات هر بخش با یکدیگر و با عنوان اصلی بخش رعایت می‌شود. به عبارتی، مقالات هر بخش گویی موضوع واحدی را دنبال می‌کنند که در عنوان کلی بخش آمده است؛

۲. نحوه ورود و خروج نویسنده در مقالات ستودنی است. در هر مقاله، آوردن مقدمه، بخش‌بندی مقاله به موضوعات فرعی مربوط، و نتیجه‌گیری رعایت می‌شود. به این ترتیب که گاربر هر مقاله را با بیان مقدماتی درباره موضوع شروع می‌کند و موضوع مورد بحث و پرسش‌های مربوط به بحث را ارائه می‌دهد. سپس در بخش‌های دیگر مقاله، شرح و تفصیل موضوع را پی می‌گیرد البته پیش از ورود به هر بخش مقاله، مقدمات لازم را در بخش قبل فراهم می‌کند و در انتهای هر بخش نیز مقدمات لازم برای بخش بعدی را پی می‌ریزد. به این ترتیب، ارتباط کلی مطالب در تمام طول مقاله حفظ می‌شود. و در پایان هر مقاله نیز در یک یا دو بند نتیجه و ره‌یافت کلی خود را نیز بیان می‌کند؛

۳. گفتنی است که نویسنده در انتقال مطالب حسن امانت‌داری را رعایت می‌کند و منابعی بسیار مناسب و به‌جا را برای مطالعه بیشتر درباره موضوع یا رجوع به منبع اصلی در پانویشت می‌آورد؛

۴. در همان آغاز و پیش از مقدمه، نحوه ارجاع‌دهی به آثار دکارت، استفاده از علائم اختصاری و ترجمه نقل‌قول‌های صورت‌گرفته از آثار دکارت با حوصله تمام برای خواننده بیان می‌شود؛

۵. هر چند مقالات مندرج در اثر در زمان‌های مختلفی به چاپ رسیده‌اند، گاربر در این اثر می‌کوشد به لحاظ ارجاع‌دهی و نقل‌قول و علائم اختصاری میان آن‌ها تاحدودی هماهنگی ایجاد کند؛

۶. با آن‌که کتاب در قالب مجموعه مقالاتی است که نویسنده در مدت بیست سال (یعنی در دهه‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ نوشته است، از وحدت موضوع چشم‌گیری برخوردار است که خواننده از هر کتاب اصلی توقع دارد. بخش‌بندی کتاب نیز به این وحدت‌بخشی کمک کرده است.

۲.۲.۲ کاستی‌ها

۱. هر چند دو مقاله نهایی این مجموعه گویی به نحوی انگیزه‌ها و مقاصد اصلی نویسنده و تفاوت رویکردهای فکری او را با دکارت‌شناسان دیگر به نحو بارزی نمایان می‌سازد، جای

خالی بخش نتیجه‌گیری که برداشت نهایی نویسنده در تمامی مجموعه را در یک‌جا گرد آورد و ره‌یافت نهایی او را به‌طور جامع بیان کند در پایان اثر بسیار احساس می‌شود؛

۲. او تمام کوشش خود را می‌کند که در مواردی که نقل قول‌ها از خود دکارت است هماهنگی و یک‌دستی ارجاع‌دهی را رعایت کند، اما در مواردی می‌توان بی‌حوصلگی نویسنده را در رعایت این امر مشاهده کرد؛

۳. ارجاعات در برخی مقالات فقط به AT و در برخی فقط به CSM و در برخی موارد به هر دوی آن‌ها صورت می‌گیرد؛ درحالی‌که امروزه در اغلب ارجاعات به آثار دکارت هم از «AT» و هم از «CSM» استفاده می‌شود.^{۲۱} البته این مسئله به‌دلیل این‌که مقالات در دوره‌های مختلفی نگارش یافته‌اند می‌تواند تاحدی قابل توجیه باشد، ولی گردآوری تمام مقالات در یک مجموعه با ارجاعات متفاوت چه‌بسا خواننده را سردرگم سازد؛ به‌ویژه خوانندگانی که با متن فرانسوی آثار دکارت آشنایی ندارند، شاید در مراجعه به متن فرانسوی با ارجاع AT دچار مشکل شوند؛

۴. هرچند مقالات به‌لحاظ موضوعی وحدت و یک‌پارچگی مجموعه را حفظ می‌کنند، برخی مقالات بسیار تخصصی‌اند؛ برای نمونه، تحلیل گاربر از نظریه رنگین‌کمان دکارت در مقاله «دکارت و آزمایش در گفتار و رساله‌های منضم به آن»، شاید در حوصله خواننده‌ای نباشد که به‌دنبال تفکرات صرفاً فلسفی دکارت در مجموعه است؛

۵. در مجموعه مقالاتی که عنوان فرعی «خوانش فلسفه دکارت از ره‌گذر علم دکارتی» را بر خود دارد، توقع می‌رود که نویسنده فقط به فیزیک دکارت بسنده نکند و به سه شاخه برآمده از طبیعیات دکارتی هم نظری بیندازد؛ یعنی جا داشت در مقاله‌ای نیز به جایگاه طب و مکانیک و اخلاق نیز توجه می‌شد و تجسم فلسفه دکارت در این علوم نیز بررسی می‌شد؛

۶. شاید در چنین اثری جای مقاله‌ای درباره ریاضیات دکارتی و نیز مقاله‌ای درباره نقش خداوند در سامان‌دهی معرفت به‌طور عام و علم به‌طور خاص خالی باشد؛

۷. این‌که تمام مقالات این مجموعه از دتیل گاربر است و او برداشت خاص و واحدی را در تفسیر نظام دکارتی دنبال می‌کند از جهاتی حُسن محسوب می‌شود، اما این ایراد را نیز دارد که تفسیر یک‌سونگرانه‌ای از دکارت به‌دست می‌دهد که دیگر ابعاد فکری او، برای نمونه تأثیر چشم‌گیر دکارت در مباحث معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن و ... را از نظر دور می‌سازد.

این کاستی‌ها گویای این است که گاربر در گردآوری این مقالات در یک مجموعه چندان برای یک‌دست‌سازی تمام مقالات حوصله به خرج نمی‌دهد. فاصله زمانی انتشار مقالات و دورشدن از فضای مقالات نیز مزید این علت است. گاربر بیش‌تر برای بیان و انتشار نظریات و آرای خود شتاب دارد تا این‌که دغدغه نگارش اثری یک‌دست و خوش‌خوان از حیث محتوایی و صوری را دنبال کند.

۳. نتیجه‌گیری

اثر بررسی شده بر بعد خاصی از اندیشه دکارت تمرکز دارد و می‌کوشد دکارت را فیلسوفی اهل طبیعات معرفی کند و به دیگر ابعاد فکری دکارت مانند اخلاق و مابعدالطبیعه نمی‌پردازد. از این رو، به لحاظ تخصصی نمی‌تواند جزء منابع دست‌اول درسی در حوزه فلسفه دکارت به‌شمار آید، اما در کنار سایر منابع اصلی درباره نظام فکری دکارت می‌تواند ابعاد نوینی از اندیشه این فیلسوف بزرگ را معرفی کند. هم‌چنین مطالعه این اثر برای پژوهش‌گران حوزه دکارت که به دنبال قرائت متفاوت و جدیدی از اندیشه‌های او هستند راه‌گشا خواهد بود. در مجموع می‌توان گفت که هدف از انتخاب این اثر برای معرفی و نقد ارائه تصویری تازه و متفاوت از دکارت و نظام فکری اوست. اگر بخواهیم براساس منابع فارسی موجود درباره دکارت او را بشناسیم، بیش‌تر فیلسوفی به‌معنای سنتی کلمه و اهل مابعدالطبیعه را شناخته‌ایم، نه کسی که بیش از آن‌که دغدغه مابعدالطبیعی داشته باشد دغدغه‌اش طبیعی و تسلط آدمیان بر طبیعت است. به علاوه، در زبان فارسی مطلب چندانی از دکارت‌شناسان معاصر و آثار آن‌ها نداریم و فلسفه دکارت در ایران بیش‌تر از منظر مابعدالطبیعه سنتی معرفی شده است تا این‌که بستر ساز علوم نوین تلقی شود. از این رو تفسیر دنیل گاربر از فلسفه دکارت در این کتاب ابعاد تازه‌ای از فلسفه این فیلسوف بزرگ را نمایان می‌سازد که در زبان فارسی بدان پرداخته نشده یا کم‌توجهی شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. تجسم فلسفه دکارت: خوانش فلسفه دکارت از ره‌گذر علم دکارتی.
۲. بزرگ‌ترین مؤسسه حمایت مالی از پژوهش‌گران علوم انسانی در ایالت متحده آمریکا.
۳. اساس فیزیک ارسطویی اعتقاد به کیفیات واقعی و صور جوهری است که باید با استناد به آن‌ها همه پدیده‌ها را تبیین کنند؛ اما در فیزیک دکارتی عالم هم‌چون ماشینی است که ویژگی بارزش امتداد است و می‌توان آن را با حرکت، شکل، و اندازه به توصیف ریاضی درآورد.

۴. خانم لسلی کوهن (Lesley Cohen) استاد فیزیک گروه علوم طبیعی در امپریال کالج لندن است.
۵. نویسنده شرح کامل این نظریات را در مقاله نخست بخش اول با عنوان «آیا تاریخ آینده‌ای دارد؟» می‌آورد.
۶. فیلسوف انگلیسی‌زبان که در حوزه فلسفه زبان و تاریخ فلسفه فعالیت می‌کند. او بیش‌تر به تفسیرهایش از فلسفه دوران مدرن مشهور است. از آثار مهم او می‌توان به این موارد اشاره کرد:
- *A Study of Spinoza's Ethics* (1984), Hackett;
 - *Rationality* (1989), Hackett;
 - *Lock, Berkeley, Hume: Central Themes* (1986), Oxford University Press.
۷. اصطلاح «فلسفه» در قرن هفدهم معمولاً برای اشاره به علوم طبیعی به‌کار می‌رفت. دکارت، زمانی که برنامه درسی لافلش را توصیف می‌کند، فلسفه را در این معنا به‌کار می‌برد. اما او غالباً واژه «فلسفه» را در معنای وسیع‌تری نیز استفاده می‌کند که همه «درخت دانش» را شامل می‌شود. که ریشه‌هایش مابعدالطبیعه، تنه‌اش طبیعیات، و شاخه‌هایش طب و مکانیک و اخلاق است. زمانی که دکارت می‌خواهد «فلسفه عملی» خود را برجای «فلسفه نظری» مدرسیان بنشاند، فلسفه را در همین معنای دوم به‌کار می‌برد. فلسفه در همین معناست که ما را «خدایگان و سروران طبیعت» خواهد کرد (Cottingham 1989: 14).
۸. دکارت در نوامبر ۱۶۱۹، پس از آن سه رؤیای معروفش، در نامه به مرسن عنوان می‌کند که هدف مطالعات باید هدایت ذهن برای نیل به احکام محکم و صادق درباره هر چیزی باشد (AT X 359).
۹. مهم‌ترین نمونه آن را در توصیف رنگین‌کمان می‌توان مشاهده کرد.
۱۰. گرو فیلسوفی فرانسوی است که بیش‌تر در حوزه فلسفه قرن هفدهم فعالیت دارد؛ از آثار اوست:
- *Descartes' Philosophy Interpreted According to the Order of Reason* (1984), University of Minnesota Press;
 - *Leibniz: Dynamique et métaphysique; suivie d'une note sur le principe de la moindre action chez Maupertuis* (1939), Paris: Les Belles-Lettres;
 - *Spinoza (Ethique)* (1968), Paris: Aubier-Montaigne.
11. *Descartes selon l'ordre des raisons*, Paris, 1968, vol I, pp. 22-28
Nouvelles Reflexions sur la prevue ontologique de Descartes, Paris, 1955, pp. 17-29
۱۲. فرانس بورمان جوان هلندی پسر یک کشیش پروتستان بود. او از دکارت درباره گفتار، تأملات، و اصول در حدود هشتاد سؤال پرسید و از پاسخ‌های دکارت به پرسش‌هایش یادداشت‌هایی تهیه کرده بود.
۱۳. جان کلوربرگ دوست فرانس بورمان بود که از یادداشت‌های او رونوشتی تهیه و نگه‌داری کرد تا این‌که در اوایل قرن نوزدهم این یادداشت‌ها تحت عنوان *محاورة با بورمان* به چاپ رسید.

۱۴. طبق این نظریه خداوند نه تنها عالم را ایجاد کرده است، بلکه آن را حفظ می‌کند و وجود هرچیز در هر لحظه وابسته به وجود خداوند است.

۱۵. دکارت معتقد است که ذهن می‌تواند در بدن حرکت ایجاد کند و این چیزی است که ما از طریق تجربه می‌دانیم (AT V 22).

۱۶. فیلسوف انگلیسی‌زبان که در فلسفه دوره روشن‌گری و اوایل دوران مدرن تخصص داشت. از جمله آثار مهم او می‌توان موارد زیر را نام برد:

- *The History of Skepticism from Erasmus to Descartes*, Oxford University Press;
- *Skeptical philosophy for Everyone* (2002), Prometheus Books Publication;
- *Skepticism in Renaissance and Post Renaissance Thought* (2004), University of California Press.

۱۷. فیلسوف آمریکایی در دانشگاه پرینستون که در حوزه‌های فلسفه اخلاق و فلسفه ذهن فعالیت دارد. او بیش‌تر از دکارت و ویتگنشتاین متأثر است. از آثار مهم او:

- *Demons, Dreams and Madmen: The Defence of Reason in Descartes Meditations* (2007), Princeton University Press;
- *On Truth* (2006), Random House;
- *The Importance of What We Care about* (1988), Cambridge University Press.

۱۸. کتابی است در چهار بخش شامل دیالکتیک یا منطق، اخلاق، طبیعیات، و مابعدالطبیعه که در سال ۱۶۲۹ منتشر شد و در نیمه نخست سده هفدهم در سرتاسر اروپا اصلی‌ترین کتاب فلسفه به‌شمار می‌رفت و دکارت در نامه‌ای به مرسن آن را بهترین در نوع خود معرفی می‌کند (CSMK 239).

۱۹. گریب در *طبیعیات مابعدالطبیعی دکارت* نیز در این باره صحبت می‌کند. بنگرید به: Garber 1992: ch. 4.

۲۰. البته گفتنی است نسخه در دست‌رس منتقدان همان نسخه PDF بارگذاری‌شده در سایت‌های اینترنتی است که به‌صورت آفست درآمده است و معلوم نیست این ایراد بر نسخه اصلی کاغذی در انتشارات کمبریج وارد باشد.

۲۱. ترجمه استانده آثار دکارت را چارلز آدام (Charles Adam) و پل تانری (Pual Tannery) از لاتینی به فرانسوی انجام داده‌اند و در یازده مجلد به‌چاپ رسیده است، که این ترجمه را با علامت اختصاری AT می‌شناسند. در حال حاضر دو ترجمه رسمی و معتبر انگلیسی از آثار دکارت در دست‌رس است: یکی مجموعه‌ای که راس (G. R. T Ross) و هلدین (E. S. Halden) به انگلیسی ترجمه کرده‌اند و انتشارات کمبریج آن را در ۱۹۱۱ به‌چاپ رسانیده است (به این ترجمه با علامت اختصاری HR ارجاع می‌دهند)؛ دیگری مجموعه کامل‌تری از آثار فلسفی

نقد کتاب ... *Descartes Embodied: Reading Cartesian* ... ۱۵۷

دکارت است که بین سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۹۱ انجام شد و باز هم انتشارات کمبریج آن را در سه جلد منتشر کرد. جلد اول و دوم این مجموعه ترجمه کاتینگم (Cottingham)، استوناف (Stoothoff)، و مُرداک (Murdock) است (به این دو مجلد با علامت اختصاری CSM I و CSM II به‌نشانه حروف اول نام مترجمان و شماره مجلد ارجاع می‌دهند). در جلد سوم که به نام‌های دکارت اختصاص دارد همین مترجمان با استفاده از گزیده آنتونی کنی (Anthony Kenny) آن را به‌انگلیسی برگردانده‌اند و به همین جهت، علامت اختصاری جلد سوم در همه جا CSMK و گاه نیز به صورت CSM III است. در حال حاضر این مجموعه سه‌جلدی کامل‌ترین مجموعه آثار فلسفی دکارت به زبان انگلیسی است.

کتاب‌نامه

- Cottingham, John (1989), *Descartes*, Oxford: Blackwell.
- Descartes, Rene (1984-1991), *The Philosophical Writings of Descartes*, J. Cottingham et al. (trans. and eds.), 3 vol., Cambridge: Cambridge University Press.
- Garber, Daniel (1992), *Descartes Metaphysical Physics*, Chicago: University of Chicago Press.
- Garber, Daniel (1980), *Descartes Embodied: Reading Cartesian Philosophy through Cartesian Science*, Cambridge: Cambridge University Press.